

انشاء فارسی

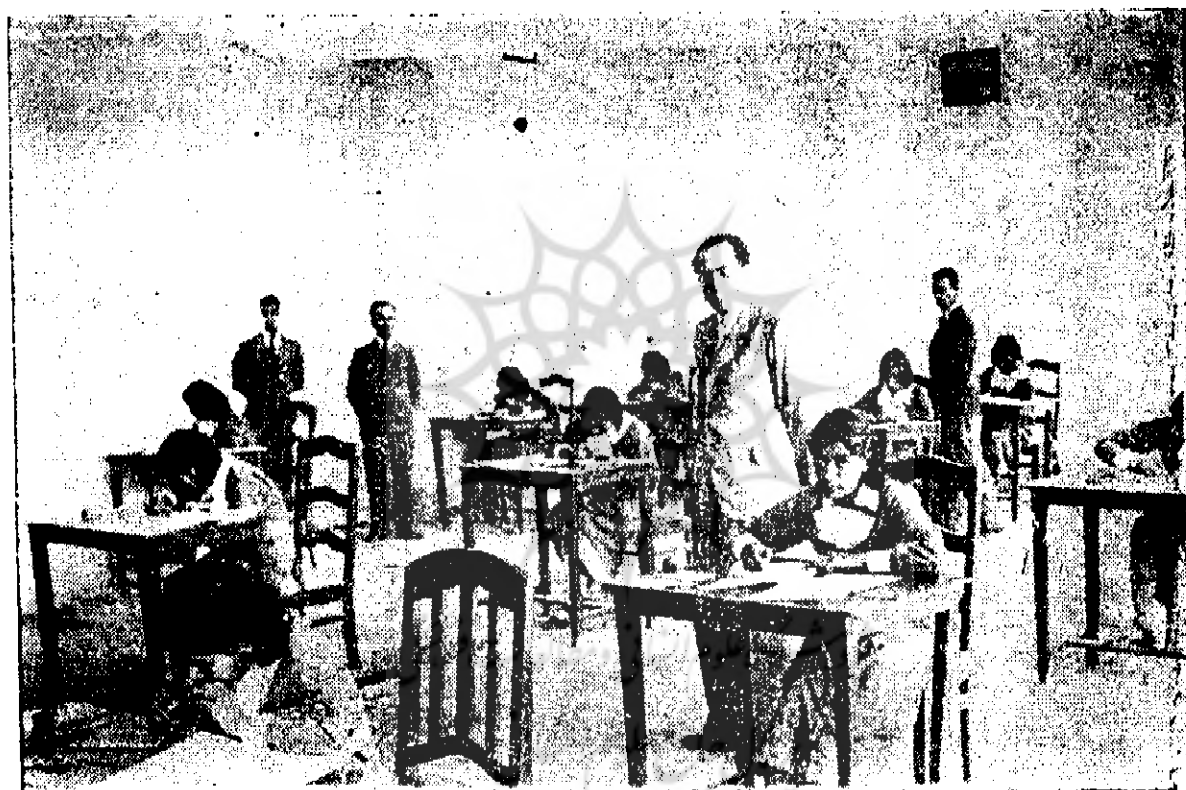
سؤال:

از کتب فارسی که خوانده اید کدام یک را بهتر یافته اید
و دلیل آن چیست؟

جواب آقای یوسف طلائی داوطلب ۷۲ از دبیرستان دارالفنون

ذره ذره کاندترین ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهریاست .
دبستان طبیعت آدمیرا درس عشق میآموزد . دختران زیبای آسمان در
تیرگی شب با غزه های دلفریب خویش اسرار وحدت را برای ما فاش میکنند .
هنگامی که غنچه سحر گاهی دهان بخنده باز میکند در گلابرگهای سرخ و قشنگ آن
آیات محبت خوانده میشود . باد صبا شبنم عشق را در اطراف جهان میپرا کند و
ابر بهاری اشک محبت بر رخساره گلها میبارد .
همه موجودات در دریای محبت غریقند و نمایلات و عواطف گوناگون
مانند امواج سهمگین دریا آنان را بنشیب و فراز میبرد و بیکدیگر نزدیک یا از هم دور میسازد
کدام دل است که محبت در آن شراری نیفتکند و کینت که در برابر عشق تسلیم نشود . . .
زندگی با عشق یکی است پیچ و خم زندگی و نشیب و فراز حیات نیز همان
مراحل عشق هستند . طبیعت تخم عشق را در مزرع دل میفشاند . تعلیم و تربیت نیز
همان تخم را میپرورد و بالاخره عقل هم شاگرد دبستان دل است .
عقل مازاده احساسات و نتیجه انفعالات روح و تن است . عقاید و افکار
ما از همان تاثرات چشم و گوش سرچشمه میگیرد و معلوم نیست که چشم و گوش ما
حقایق چیزها را بدون تصرف دریابد . اما دل مظهر جمال الهی و آئینه حقیقت
است . حقیقت برای هرکس همان است که دل او پذیرفته و دست و پای وی از آن
اطاعت کرده است . مرغ دل میتواند با بال و پر قدسی خویش در آسمان اسرار الهی پرواز
کند و ما را از عوالم ملسکوتی و رموز ابدیت که در پس پرده ماوراء حواس و عقول
ما قرار گرفته است آگاه سازد .

استاد عشق از همه کس مهربانتر است . باید دست تو سل بدامن محبت زد:
 باز گو از نجد و از یاران نجد تا در و دیوار را آری بـوجد
 من آثار بسیاری از بزرگان را مطالعه کرده ام و هنگام مطالعه عواطف خود
 را نیز در اختیار آنان گذاشته ام تا روح و حقیقت ایشان بازاندازه قدرت و نفوذ خویش
 در دل من تاثیر و تصرف کند بلکه میان ما انس و آشنائی پیدا شود. ولی تعلق و



منظره از جلسه امتحانی دورهٔ دوم متوسطه دختران در مشهد

دل بستگی آنان پیروی قیودی که فکر بشر برای خود ایجاد کرده است نگذاشت که
 روح آزاد و قلب شوریده مرا شیفته و شیدا سازند و بالاخره فروغ امید که از آنان
 در دلم فروزان بود خاموش شد و با نومییدی از آنان روی برگرداندم . کهربای آنان
 نتوانست گاه هستی و تعینات مرا مجذوب سازد مباحث خشک و بیروح فلسفه ، تعلیمات

خشن اخلاق و دستورهی قطعی قوانین که روح اجتماعی ضامن اجرای آن میباشد هیچکدام در قلب من تاثیر نکرد. در کتب فلسفه جز قیل و قال بهوده و جدال الفظ چیزی ندیدم. فلسفه کجا توانسته است چیزی تازه ای پیدا کند یا فروغ عشق و امید در دل تیره بشر بفرورد... در انجمنی هم که هیئت قانون و سکونت مرگ حکمروائی میکرد با معلم اخلاق اصول نظری و عملی را بیان مینمود جز خستگی و فرسودگی چیزی حاصل نکردم اما دل من همیشه بدانطرف که سخنی از عشق بیان میآمد پیروز میگردد و فتیحه عرفان که روح وحدت و یگانگی در کالبد افزوده میدمید مرا نیز نوید زندگی جاوید داد. کتب ابوعلی فلسفه فارابی و سخنان شیوا و فصیح سعدی جز در آنجا که بیان محبت میکردند در من تاثیری نبخشید اما روح من یکباره در برابر مولوی تسلیم شد و بگفتار وی دلبستگی یافتم.

مثنوی مولوی مانند روح وی منبع فیض است و با عواطف و احساسات انسان سخن میراند. مثنوی او دستور اهل حال و صاحبان است و انسان را از عوالم کدر و تیره مادی بیرون میبرد و در محیطی روشن و فرح انگیز وارد میکند سخنان او همه شورانگیز است. با یک سخن آتش عشق در دل مردم بفرورد و با سخن دیگر آتش افروخته را دامن میزند و شعله ور میسازد. اشعار شیرین سعدی و غزلیهای پرشور حافظ از آن جهت دلکش است که بعالم محبت نزدیک شده اند. شاهنامه فردوسی که نماینده یکنیای عظمت و جلال است از آنروی دل مرا میفریبد که سخنی از عشق گفته است. آری هر جا آوازده عشق بلند شود همه بدانسوی رو میکنند و بدانطرف مینگرند و قلوب بشر مانند ذره در برابر خورشید وحدت و عشق میرقصند و بیدار خویش نزدیک میشوند. عشق حقیقت، عشق مجاز عشق وطن، عشق مذهب همه شورانگیز و فرحبخش است من مثنوی ملای روم را بدان سبب دوست میدارم که نوای عشق را خوشتر از هر سازی مینوازد و نای او بهتر از دیگران قصه های شیرین عشق را حکایت و از جدائی و فراق شکوه میکند و در اظهار خویش بهیچ دلیلی محتاج نیستم زیرا دلیل عشق و دل از هر دلیل و برهانی قویتر است بعلاوه ایرانی نیز با این قبیل عوالم انس و علاقه دارد و شاید همان ودیعه فطری در این انتخاب دخیل باشد.